

برنامه احتفال یوم ولادت حضرت اعلی و حضرت بهاءالله

۱- مناجات شروع

۲- قسمتی از سورة الحج درباره شهر شیراز

۳- ذکر دسته جمعی (هل من مفرج) ۵ مرتبه

۴- بیان مبارک حضرت اعلی

۵- والده محترمه حضرت اعلی

۶- آرزوی حضرت عبدالبهاء در مورد شیراز و مازندران

۷- دویی به مثابه یک

۸- قسمتی از پیام بیت العدل اعظم الهی

• تنفس و پذیرایی

۹- ذکر دسته جمعی (تعالی الکریم ذو الفضل العظیم) ۹ مرتبه

۱۰- لوح مبارک حضرت بهاءالله در مورد طهران

۱۱- نص مبارک حضرت بهاءالله

۱۲- والده محترمه حضرت بهاءالله

۱۳- سالیان رشد و بالندگی در تا کر

۱۴- از تولد تا رسالت

۱۵- شعر

۱۶- اجرای موسیقی و مسابقه و برنامه های محلی

۱۷- مناجات خاتمه

از برای توسست حمد ای محبوب من چه که مرا موید فرمودی بر عرفان نفسی که علماء و عُرفا و ادبا و فقها از عرفانش محرومند و از تو می طلبم ای پروردگار من مرا موفق فرمایی بر استقامت و بر آن چه رضای تو در اوست

آیات الهی ج ۲ ص ۱۸۷

۲-قسمتی از سورة الحج درباره شهرشیراز

حَوْلَ النَّظَرِ إِلَى الْمَنْظَرِ الْكَبِيرِ شَطْرَ الْجِدَارِ مِنَ الْمَدِينَةِ وَ مَا خُلِقَ فِيهَا وَ كَانَ عَلَيْهَا لَأَنَّ عَلَى كُلِّ ذَلِكَ وَقَعَتْ نَظْرَةَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ قُلْ: اِنْ يَا جِدَارَ الْمَدِينَةِ فُطُوْبِي لَكَ بِمَا اسْتَشْرَقْتَ عَلَيْكَ مِنْ اَنْوَارِ شَمْسٍ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْاَعْلَى اِنْ يَا اشْجَارَ الْمَدِينَةِ فُطُوْبِي لَكُمْ بِمَا هَبَّتْ عَلَيْكُمْ نَسَمَاتِ الْقُدْسِ عَنْ شَطْرِ الْبَقَاءِ اِنْ يَا هَوَاءَ الْمَدِينَةِ فُطُوْبِي لَكَ بِمَا اَنْبَسَطَ فِيكَ هَوَاءُ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ الْمَحْبُوبِ اِنْ يَا اَرْضَ الْمَدِينَةِ فُطُوْبِي لَكَ بِمَا مَشَى عَلَيْكَ رَجُلٌ رَبَّكَ الرَّحْمَنُ وَ مَرَّ بِكَ هَيْكَلُ السَّبْحَانِ فِي اَيَّامِ التِّيْ كَانَ الْكُلُّ فِي حُجَبَاتِ اَنْفُسِهِمْ مُحْتَجِبُونَ ثُمَّ اَمْشِ اِلَى اِنْ تَصِلَ الْمَدِينَةَ وَ اِذَا فُزَّتْ بِلِقَائِهَا وَ وَصَلْتَ اِلَى بَابِهَا صَنَعَ وَجْهَكَ عَلَى تَرَابِ الْبَابِ لِتَجِدَ رَائِحَةَ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْاَعْلَى وَ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ بِمَا الْحَيَوَانَ هُمْ يُرَزَقُونَ ثُمَّ اَعْلَمَ بَانَ مِنْ تَرَابِهِ يَظْهَرُ حَكَمَ الْمَاءِ وَ مِنْ مَائِهِ حَكَمَ الْهَوَاءِ وَ مِنْ هَوَائِهِ اَثَرُ النَّارِ وَ بَجْدُوَةٍ مِنْهَا ظَهَرَ حَكَمُ الْكَافِ وَ التَّوْنِ اِنْ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ هَذَا مَا وَصَفْنَاهُ لَكَ فِي الْاَرْضِ وَ بَيْنَ هَوْلَاءِ الَّذِينَ هُمْ فِي سَكْرِ اَنْفُسِهِمْ خَامِدُونَ وَاَلَا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَذَرَّةٌ مِنْ تَرَابِهَا لَا عَزْرٌ عِنْدَ اللَّهِ عَمَّا خُلِقَ فِي مِيَادِينِ الْبَقَاءِ وَ مَا قُدِّرَ فِي الْوَاَحِ الْقَضَاءِ فِي سَرِّ الْاِمْضَاءِ فِي جِبْرُوتِ الْبَدَاءِ وَ كَذَلِكَ نَلْقَى عَلَيْكَ مِنْ اَسْرَارِ الْاَمْرِ لَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ يَفْقَهُونَ

امرو خلق ج ۴ ص ۱۲۵

والده محترمه حضرت اعلی مسماه به فاطمه بیگم دختر آقا میر سید محمد حسین منسوب به خاندان رسالت و طهارت بودند ... این امه مکرمه پس از ازدواج با جناب آقا سید محمد رضا فرزندان که به دنیا می آورد در همان اوان کودکی بدرود حیات گفته ، والدین خود را قرین غم و اندوه می ساختند . پس از راز و نیاز بسیار چون بار دیگر علائم بارداری نمودار گشت و زمان وضع حمل فرا رسید آن زوج عزیز تصمیم گرفتند که محل اقامت خود را تغییر دهند تا طفل نوزاد به سلامت به دنیا آمده و باقی بماند از این رو ... به منزل عم والده جناب میر سید علی نقل مکان نمودند در همین منزل است که در شب اول محرم سنه ۱۲۳۵ هجری فاطمه بیگم فرزندی به دنیا آورد که مقدر بود سرنوشت بشریت را تغییر داده حامل امانت الهی گردد ... پس از چند سال این شادی و سرور از آن خانواده رخت بر بست و مادر مهربان ... در غم از دست دادن همسرش به سوگ و ماتم نشست . این واقع حزن انگیز در زمانی که کودک معصوم فقط هشت سال داشت اتفاق افتاد وقتی به سن پانزده سالگی رسید با صلاحدید مادر به تجارت خانه در بوشهر رفت و با خالوی خویش در امر تجارت شریک و سهیم شد ... آن حضرت بعد از قریب شش سال اقامت در بوشهر در سن ۲۱ سالگی رهسپار کربلا گردید و درکلاس درس سید کاظم رشتی شرکت فرمود فاطمه بیگم که تاب دوری فرزند را نداشت برادر خود خال اعظم را به کربلا فرستاد تا فرزند را به خانه برگرداند . بالاخره پس از قریب یک سال اقامت در کربلا نوردیده والده بازگشت و روزی فرا رسید که مادر به آرزوی خویش رسید و با کمک برادر ارجمندش وسایل ازدواج فرزندش را با خدیجه بیگم فراهم نمود

... هیچ یک از اهل بیت مبارک به غیر از حرم اقدس حتی بستگان آن حضرت از ادعای مظهریت آن وجود مقدس با خبر نگشت ... فاطمه بیگم در تعجب بود که چرا ادعای فرزندش باعث ریختن خون بسیاری از مردم شده و از طرفی رفتار و گفتار طعن آمیز اقربا و بستگان خویش را نتوانست تحمل کند به همین علت تصمیم گرفت به کربلا رفته و در جوار مرقد امام حسین (ع) سکنی گزیند .

... در کربلا حضرت بهاءالله مرحوم حاجی سید جواد کربلایی و زوجه حاجی عبدالحمید شیرازی را که با والده حضرت باب آشنایی داشتند مامور فرمودند که به ملاقات مشارالیها بروند و او را با امر مبارک و عظمت آن آشنا نمایند . والده حضرت در آن ایام به امر مبارک مومن گشت و از عظمت فرزند خویش و فضل و موهبتی را که حق تعالی به او عنایت فرمود آگاه شد و با نهایت اطمینان و ثبات ایمان وفات یافت.

حضرت عبدالبهاء بسیار میل داشتند که شیراز از ترقیات روحانیه برخوردار گردد . و در خطابه ای در سال ۱۹۱۵ در حیفا می فرمایند "چون شیراز موطن حضرت نقطه اولی است امیدم چنان است که یک آثار عظیمه ای از آن نقطه ظاهر و هویدا گردد . چه قدر خوب است که یک ترقیات فوق العاده و یک آوازه الهی یک نغمات خوشی از آن جا بلند شود . دو نقطه است در ایران که من خیلی میل دارم به نار محبت الله مشتعل شود و این امر در آن نقاط یک جلوه عظیمی نماید یکی شیراز یکی مازندران . امیدم چنان است که نفوسی در این دو جا مبعوث شوند که مثل این سراج بدرخشند و مانند ستاره های آسمان روشن باشند . روحانیت فوق العاده حاصل نمایند و سبب ایقاد نار الهی و ترقی نفوس گردند . "

سفینه عرفان دفتر هشتم ص ۲۲۵

هو الله

ای پروردگار ای آمرزگار این محفل به ذکر تو آراسته و این جمع توجه به ملکوت تو نموده . دل ها پر مسرت است و جان ها در نهایت بشارت.

خداوندا مهربانا این جمع را شادمان کن و در ملکوت خویش کامران فرما گناه ببخش پناه بده آگاه کن و به بارگاه ملکوت در آر .
تویی دهنده تویی بخشنده و مهربان

ع ع

مجموعه مناجات های حضرت عبدالبهاء ص ۳۹۱

عید ولادت حضرت باب اعظم و جمال ابهی در دو روز اول و ثانی محرم حکم واحد دارد. به تعبیر دلربای جمال قدم این دو یوم، یک یوم است. در اینجا مفهوم ولادت به معنای دیگری دلالت می کند. در این عید خاص آدمی به روزی داخل می شود که طولانی ترین روز سال است. بی آنکه یلدا باشد. روزی است که خورشیدش دو بار طلوع و غروب می کند، بی آنکه در حرکتش وقفه ای پدید آید. روزیست که شبی از آن می گذرد بی آنکه بر چهره روز نقاب ظلمت کشد این دوگانگی به تعبیر حکیمان، کثرتی را نشانه گرفته است که در ذات خود واحد است، آری دو یومی که یک یوم است.

... حضرت باب و حضرت ابهی یوم تولد خود، یعنی نخستین جلوه زمانی شدن خدا را در دو یوم، به یک یوم مقرر فرمودند. حضرت بهاء الله به یک باره خبر از حقیقت واحد در قمیص ثنویت دادند و این تناقض ظاهری را به غایت رساندند آنگاه که به مناسبت شب تولد حضرت اعلی این نکته را بیان کردند:

"أَنْ يَأْمَلَا الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ أَنَّهَا لَيْلَةُ الْوَلِيِّ قَدْ جَعَلَهَا اللَّهُ آيَةً لِلَّيْلَةِ الْآخِرَى الَّتِي فِيهَا وُلِدَ مَنْ لَا يُعْرَفُ بِالْأَذْكَارِ."

و به مناسبت شب تولد خود نیز فرمودند:

"فِيَا حَبَّذَا مِنْ هَذَا الْفَجْرِ الَّذِي فِيهِ اسْتَوَى جَمَالُ الْقَدَمِ عَلَى عَرْشِ اسْمِهِ الْأَعْظَمُ الْعَظِيمِ وَ فِيهِ وُلِدَ مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ."

نکته آن است که از ظهور اولی به شب و از دومی به فجر یاد کردند روز و شبی که دو روز بر حسب شمارش بنی آدم، امتداد می یابد.... شاید این دو یوم که یک یوم است، شب قدری باشد که قدر و قیمت آدمی معلوم شود. جمال ابهی در لوحی به مناسبت همین ایام می فرمایند: هَذِهِ لَيْلَةٌ وُلِدَتْ فِيهَا حَقِيقَةُ الرَّحْمَنِ وَ فِيهَا فَصَّلَتْ كُلُّ أَمْرٍ أَلِيٍّ مِنْ قَلَمِ السَّبْحَانِ."

یعنی در امشب حقیقت رحمن متولد گشت و در این شب ازل یعنی عالمی که نه ابتدائی دارد و نه انتهایی، تفصیل یافت.

به قلم جناب فریدالدین رادمهر

پیام بهائی شماره ۴۳۱

دو عید میلاد، یعنی یوم تولّد حضرت بهاءالله و تولّد حضرت ربّ اعلی تا به حال همیشه در شرق در روزهای اوّل و دوم ماه محرم مطابق تقویم هجری قمری برگزار شده است. حضرت بهاءالله تصریح می‌فرمایند که "این دو یک یوم محسوب شده عندالله." در عین حال در مکتوبی به زبان انگلیسی از طرف حضرت ولیّ‌امرالله ذکر شده است که "در آینده بدون تردید همه ایّام متبرّکه طبق تقویم شمسی رعایت خواهد شد و تمهیدات لازم برای برگزاری عمومی دو عید سعید میلاد فراهم خواهد گردید." این مسئله که چگونه خصوصیت قمری بودن این دو یوم مبارک در متن تقویم شمسی حفظ خواهد شد تا کنون بدون پاسخ مانده بود. این دو عید مبارک از این پس بر طبق تصمیم این جمع، در اوّلین و دومین روز هشتمین ماه قمری پس از نوروز بر اساس جداول نجومی که از پیش با در نظر گرفتن طهران به عنوان نقطه مبداً تهیّه شده، برگزار خواهد گردید. در نتیجه، ایّام برگزاری دو عید میلاد سال به سال تغییر خواهد کرد و دو روز متوالی در شهرالمشیّة، شهرالعلم و یا شهرالقدرة در تاریخ بهائی و بین نیمه اکتبر تا نیمه نوامبر در تاریخ میلادی خواهد بود. سال آینده، میلاد حضرت ربّ اعلی با دهم شهرالقدرة و میلاد حضرت بهاءالله با یازدهم شهرالقدرة مصادف خواهد گشت. با نهایت سرور و اشتیاق منتظر فرارسیدن جشن‌های دویستمین سال میلاد حضرت بهاءالله و حضرت ربّ اعلی، به ترتیب در سال‌های ۱۷۴ و ۱۷۶ بدیع هستیم، زمانی که تمامی عالم بهائی این دو سال‌روز مقدّس را در یک تقویم مشترک جشن خواهد گرفت.

۱۰ ژوئیه ۲۰۱۴

۱۰- لوح مبارک حضرت بهاءالله در مورد طهران

"یا ایّها التّاظر الی الوجه اذا رأیت سواد مدینتی قف و قل یا ارض الطّاء قد جئتک من شطر السجن بنبأ الله المهیمن القیوم قل یا امّ العالم و مطلع التّور بین الأمم ابشّرك بعنایة ربّک و اکبّر علیک من قبل الحق علام الغیوب اشهد فیک ظهر الاسم المکنون و الغیب المخزون و بک لاح سرّ ما کان و ما یكون یا ارض الطّاء یدکرک مولی الأسماء فی مقامه المحمود قد کنت مشرق امر الله و مطلع الوحی و مظهر الاسم الاعظم الّذی به اضطربت الافئدة و القلوب."

منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ص ۸۴

حضرت بهاءالله می فرمایند:

امری که لم یزل و لایزال مقصود نبیین و غایت رجای مرسلین بوده به اراده مطلقه و مشیت نافذه ظاهر شده اوست موعودی که جمیع کتب الهی به او بشارت داده مع ذلک اهل ارض از او غافل و محجوب مشاهده می شوند بگو ای اولیای حق جهد نمایند شاید به عرفانش فائز گردید و بما ینبغی عامل اینست امری که اگر یک قطره در سیلش کم شود صد هزار بحر مکافات آن را مشاهده نماید یعنی مالک شود بگو ای دوستان این شان عظیم را از دست مدهید و از این مقام بلند غافل مشوید عباد عالم به تصور موهوم چه مقدار جان ها انفاق نموده و می نمایند و شما الحمدلله به مقصود فائزید و به موعود رسیده اید به اعانت حق جل جلاله این مقام را حفظ نمایید و به آن چه سبب و علت ارتفاع امر است تمسک جوئید انه یامرکم بالمعروف و بما یرتفع به مقام الانسان فی الامکان تعالی الرحمن منزل هذا اللوح البدیع

منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ص ۱۲

۱۲- والده محترمه حضرت بهاءالله

والده جمال ابهی خدیجه خانم نام داشتند ایشان اهل قریه فیول از قراء میانرود علیا (دهات بیلاقی نور) بودند ... خدیجه خانم پیش از ازدواج با جناب وزیر همسر دیگری داشتند که از آن همسر صاحب سه فرزند شدند اما خدیجه خانم از جناب وزیر علاوه بر حضرت بهاءالله صاحب چهار فرزند به نام های نساء خانم ، میرزا مهدی ، ساره خانم و میرزا موسی (جناب کلیم) شدند . خدیجه خانم بی نهایت تعلق خاطر به جمال ابهی داشتند از حالات آن حضرت حیران بودند زیرا حضرتشان هرگز گریه و فغان و زاری و بی تابی نمی نمودند . جناب وزیر در قریه تا کر قصری ملوکانه ساخته بودند و جمال ابهی غالبا ایام تابستان را در آن قصر سپری می نمودند جناب وزیر که گویا ملهم بودند در موضعی از مواضع قصر مذکور این دو بیت را به خط خویش مرقوم نموده بودند :

کانجا نه سلام راه دارد و نه علیک

بر درگه دوست چون رسی گو لبیک

این ارض مقدس است فاخلع نعلیک

این وادی عشق است نگه دار قدم

طی سال های رشد و بالندگی در تاکر ، میرزا حسینعلی آموخت که در سکوت و جلال دره های واقع در دامنه های کوهستان قدم بزند و سواری کند . در این جا تمام روستاییان این پسر را طی دوران رشد از نوجوانی به جوانی و بعد به بزرگسالی می شناختند زیرا به عنوان رعایا نسبت به مردان خاندان اربابی که صاحب و مالک آن ها و طالب وفاداری آن ها و نیز امید شادی و سعادت ایشان در آن ایام سخت و دشوار بودند ، از طرفی جانب احتیاط را رعایت می کردند و از طرف دیگر مشتاق ملاقات و شناختن آن ها بودند . هر یک از روستاییان و بیلاق نشینان در دره های حاصل خیز املاک میرزا عباس احتمالا برای خود افسانه هایی از ملاقات های شخصی با آن سوار جوان داشت و نیز درباره آینده او که ذهنی وقاد و درکی شدید داشت ، حدس هایی می زد . شاید حیرت آورتر از همه پی بردن اتفاقی به این نکته بود که احساس مرد جوان از آن ها شامل شفقت و همدردی عمیقی ، هر چند متواضعانه ، نسبت به هر یک از آن ها می شد . اما یک دلیل جامع که استعدادها و ظرفیت های وی بدون هیچ رادع و مانعی مکشوف گشت ، این بود که اوقات مطلوب و مطبوع جوانی وی در پیش دیدگان و در سایه پدر محترمش ، میرزا عباس وزیر ، که او را در نهایت احترام ، آقا ، می خواند ، سپری می شد .

قمیص نور ص ۵۶- ۵۷

۴- بیان مبارک حضرت اعلی

" خداوند شاهد است که مرا علمی نبود زیرا که در تجارت پرورش نمودم در سینه ستین قلب مرا مملو از آیات محکمه و علوم متقنه حضرت حجه الله علیه السلام فرمود تا آن که ظاهر کردم در آن سینه امر مستور را و رکن مخزون را به شانی که از برای احدی حجتی باقی نماند . لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة .

منتخبات آیات حضرت نقطه اولی ص ۱۴

حضرت بهاءالله در خاندان یکی از اشراف و اعیان بزرگ عهد قاجار میرزا عباس نوری مشهور به میرزابزرگ از زادگان و نوادگان سلسله ساسانیان تولد یافت. و روزگار کودکی و جوانی را به کمال راحت و نعمت و رفاه سپری نمود. میرزابزرگ اگرچه به ظاهر اهل ثروت و جاه و مقام بود ولی مال و مکنّت را بندگی نمی نمود و از دام شهرت و نام وارسته و آزاد می زیست. از افکار و رفتار چالپوسان دربار بیزار و برکنار بود. درباره دوران کودکی و عنفوان زندگانی حضرت بهاءالله داستان های زیاد در دست نیست. همین قدر پیداست که رفتار و کردار و حالات و تمایلاتش از همان آغاز در انظار بسیار شگفت انگیز جلوه می نموده. حضرت بهاءالله مقدمات خواندن و نوشتن را نزد نزدیکان فرا گرفت و هرگز در راه کسب دانش و هنر گامی فراتر ننهاد. زندگی حضرت بهاءالله از همان آغاز از دیگران ممتاز بود. هرگاه بزرگان زمان مشکلی داشتند به بارگاهش می شتافتند و رأی و اندرز حکیمانه اش را به جان می پذیرفتند. هر هنگام دانشوران و دانایان از درک نکته ای درمی ماندند از او یاری و یآوری می جستند و گفتار ارزنده و کلام روح بخشنده اش را چون زر و گهر به غنیمت می بردند. نظر به این صفات و سجایای ملکوتی یاران و یاوران آینده حضرت بهاءالله را بس تابان و درخشنده می دیدند و یقین داشتند که آنکس که چنین دانش و درایت و عدالتی را داراست قطعاً در عرصه امارت و سیاست شایسته مقام و منزلتی شایان و ارجمند است - و چه بسا از اشراف و وزرا که او را به پذیرفتن مراتب مهم حکومتی می خواندند. که شاید راه و رسم آنان پیش گیرد و نام و مقامی جوید ولی او را نظرگاه جای دیگری بود. آرمان های او آسمانی بود. افکار او از آن عرصه پاک بود نه عالم خاک. در آسمان تابان عشق و عرفان وطن داشت نه در زوایای تاریک این جهان. با تهی دستان و بی نوایان همسری می جست نه با اشراف و زمامداران. عاقبت یاران از اصرار و ابرام روی برتافتند زیرا به فراست دریافتند که او را هدف ها و آرمان های دیگر در سر است.

هنگامی که ندای حضرت باب از افق شیراز برخاست حضرت بهاءالله بی پروا پیامش را بپذیرفت و در گسترش و اشاعه آئینش زبانزد بیگانه و آشنا گردید. خانه اش پناهگاه بابیان شد و حلقه نفوذ و مرتبتش مأوای ستمدیدگان و تهیدستان گشت و با وجود خطر بی اندیشه و بیم به اثبات و اعلان ندای یزدان پرداخت. تا آنکه پس از اندک مدتی به پنجه ستم گرفتار آمد و به حبس و شکنجه و آزار مبتلا گشت.

داستان حیرت زای صدمات و بلیات این بزرگ برگزیده یزدان از خطه مازندران و چندی بعد از زندان سیاه چال آغاز شده و پس از گذشت چهل سال در دیار دورافتاده عکا واقع در فلسطین به انجام آمد.

سیاه چال گودالی بود که زندان دزدان و قاتلان و راهزنان شده بود. این منجلاب مهیب و خوفناک و این دخمه جانکاه و جانفرسا را جز محل ورود روزنه ای به خارج نبود و جز تاریکی محض منظر و نظرگاهی نداشت. رطوبت شدید، بوی تعفن هوا و تراکم کثافات گوناگون و حشرات گزنده و زندانیان گستاخ و خطرناک و فراهم نبودن عادی ترین وسایل راحت و نظافت چنان بود که هیچ کسی را از آن دخمه تنگ و تاریک امید نجات و حیات نبود.

برگرفته از سایت معرفی امر مبارک

ز فجر قدس قدم مبشری شد پدید جمال عزّش بدیع شئون قدسش جدید

و با ندایی عظیم بسان رعد شدید گهی به بانگ بلند داد جهان را نوید

گهی به صوت رفیع کرد به عالم خطاب

که ای جهان مژده باد که کردگار آیدا دو صد هزاران هزار بهی بهار آیدا

درخت ها زان بهار به برگ و بار آیدا پدید گل های تر ز خشک خار آیدا

سبزه دمد بی شمر، گل شکفد بی حساب

پدید گردد شهی که من دلیلِ وِیم مبشری رهنما سوی سبیلِ وِیم

رب عزیزم ولی عبد ذلیلِ وِیم او همه نور است و من ظل ظلیلِ وِیم

منم ز وی آیتی او بُود اُم الکتاب

شود شهی آشکار که من شوم والهش بر آسمان بر شود چتر بهی خرگهش

دو صد هزاران چون من فدای خاک رهش درخشد آن گاه مهر که پیش میرد مهش

مَجی روز آنگه است که شب نماید ذهاب

چو مشرق آن بشیر به امر نوار شد ز جلوه اش نیری ز نو نمودار شد

ظهور قدّوسیش به حق پدیدار شد و زان دو نور لمیع جهان پر انوار شد

ز هر فلک نیری دمید پر ضوء و تاب

از مسمّطی اثر شهید مجید جناب علی محمد ورقا

پیام بهایی ش ۲۲۸ ص ۳۲